

# گامی در تشریح و توسعه‌ی تئوری «از توده‌ها به توده‌ها»

نوشته‌ی زنجیره



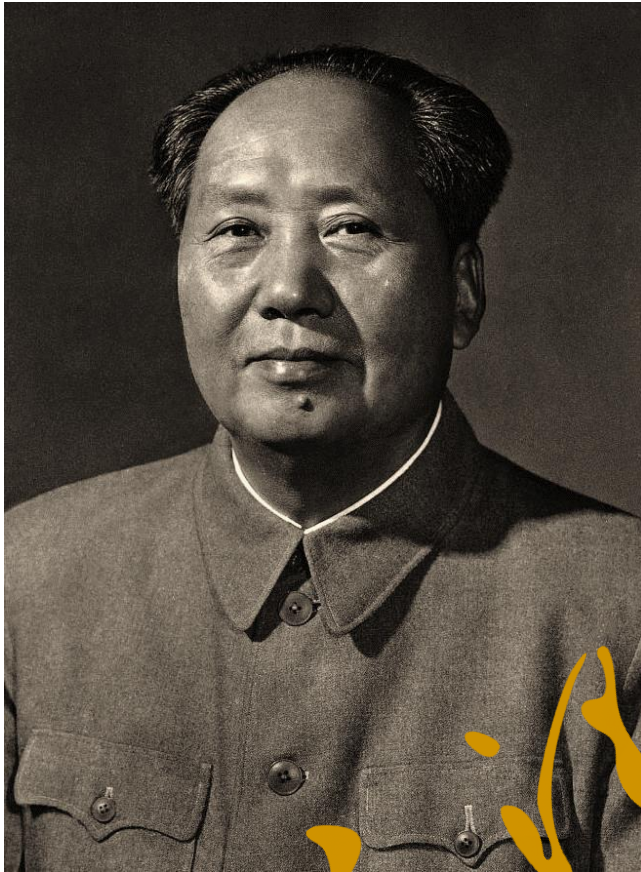
蝉



دَر گَندهُ مزار زَنجَرِه می خوانند...

# Mao Zedong

毛泽东



ملاي



چگونگی پیش‌برد ساختمان یک جامعهٔ سوسیالیستی، مدت زیادی مورد توجه مارکسیست‌ها بوده است. مارکسیست‌های چینی نیز، با پیروی از اندیشه‌های صدر مائو، تئوری‌ای را توسعه دادند که در نظرشان اصل اساسی پیش‌برد ساختمان سوسیالیسم است. در این یادداشت کوتاه قصد دارم به زعم خود، در تئوریزه کردن و توسعهٔ این نظریه بکوشم. در پایان، مدل ریاضیاتی این تئوری را نیز برای اولین بار فرموله کرده‌ام و پیوستی نیز برای درک بهتر آن مدل اضافه کرده‌ام که آن را پیش‌تر در «زنجیره» قرار داده و در آن تئوری «پروسهٔ شناخت» صدر مائو را فرموله کرده بودم.

\*\*\*

در جامعهٔ سوسیالیستی، تحول برعهدهٔ دو گروه است: حزب و تودهٔ مردم. این دو عنصر در پیوندی دیالکتیکی یکدیگر را متحول کرده و بدین طریق شرایط تحول جامعه را مهیا می‌سازند. در تاریخ، هر جا که تحول مردم بیش از تحول دولت رخ داده است، شرایط انقلابی در آن جامعه نمایان‌تر شده است. جوامع غربی، از طریق انتخابات پارلمانی، سعی در نزدیکی دولت-ملت داشته‌اند؛ حال آن‌که مشخص است در بلندمدت، این چارهٔ آن‌ها جواب نداده است؛ چرا که این شیوه از پایه دچار مشکلات فراوانی است. یکی از این مشکلات، این است که گروه‌های بسیار زیادی از مردم، در فرآیند انتخابات پارلمانی شرکت نمی‌کنند و در حقیقت، قانون‌گذار منتخب هم، نمایندهٔ آن‌ها نیست. بخشی از این شرکت نکردن نیز به دلیل ساختار سرمایه‌محور است که وظیفه‌ای جز سوداگری ندارد و هدفش این است که هر دم بر سرمایه‌اش بیفزاید. مردم در این میان فقط باید انتخاب کنند که چه کسی وظیفهٔ استثمار آن‌ها را در دور جدید برعهده بگیرد. حال باید پرسید چه جایگزینی بهتر است؟ پاسخ همانا سانتروالیسم دموکراتیک است که در بطن خود، از تئوری «از توده‌ها به توده‌ها» بهره می‌برد. این تئوری، ترسیم ناب چگونگی پوشش تحول جوامع است. «از توده‌ها به توده‌ها» را صدر مائو در جریان مبارزات خود تئوریزه کرد و جامعهٔ سوسیالیستی را نیز بر آن مبنا پیش برد. این تئوری، از چهار فرض ضروری آغاز می‌شود:

۱. هر تئوری‌ای باید از بطن پراتیک و اقدام توده‌ها بیرون آید.
  ۲. هیچ معنی برای اظهار نظر موجه نیست. همان‌طور که مارکس در فقر فلسفه نوشته است: «آن‌چه پیش‌رفتِ دیالکتیکی را بر می‌انگیزد، وجود هم‌زمان دو مؤلفهٔ مخالف هم، آنتاگونیسم آن دو، و حل و فصل آنان در مقولهٔ نوین است. به محض آن‌که کسی سرکوب یک طرف را پیش بگیرد، حرکت دیالکتیک متوقف می‌شود».
  ۳. هرگونه قانون‌گذاری، باید بر ساختاری استوار باشد که توده‌ها آن را در پراتیک خود رسم کرده‌اند.
  ۴. نیروی نهفته در جامعه، تحول‌آفرین است.
- پذیرش این چهار فرض، شرط ورود به این تئوری‌ست. رهبران نباید خود را در حصارهایی مصنوعی و خودساخته بیامیزند و خود را از توده‌ها جدا کنند. از همین رو هر تصمیمی که اتخاذ می‌شود، باید توده‌ها را نسبت به آن متقاعد کرد. واژهٔ کلیدی در این جا «متقاعد کردن» است. اگر راه اجبار در پیش گرفته شود، واضح است که تحول دیالکتیکی جای خود را به تحول متافیزیکی که همانا تحولی پوشالی‌ست می‌دهد. «کسی که از توده‌های مردم هراس دارد و معتقد است که توده‌ها پذیرای دلیل نمی‌باشند و باید به‌جای اقناع، آن‌ها را مجبور به انجام کاری کرد، کمونیست حقیقی نیست» (مانوتسه‌دون؛ اوضاع در تابستان ۱۹۵۷؛ مجموعه آثار جلد ۵). تئوری از توده‌ها به توده‌ها، تئوری حرکت مستمر به سوی کمونیسم است. این تئوری فشردهٔ اندیشهٔ بنیادین مارکس را در خود دارد که هر مرحلهٔ تاریخی، جای خود را به مرحله‌ای جدید می‌دهد. اما نظراتِ توده‌ها غالباً پراکنده و آشفته هستند. بنابراین، رهبری حزب باید این نظرات آشفته را گرد هم آورد و پالودهٔ آن‌ها را به توده‌ها باز گرداند. مائو در نامه‌ای به آندره مالرو نوشت: «بشریت اگر به حال خود رها شود، الزاماً کاپیتالیسم را از نو بنیان نمی‌نهد... اما نابرابری را از نو پیاده می‌کند. نیروهای متمایل به ایجاد طبقات جدید قدرتمند» (پل سوئیزی؛ چهار سخنرانی دربارهٔ مارکسیسم). بر اساس این فرآیند، سیاست پایه‌های

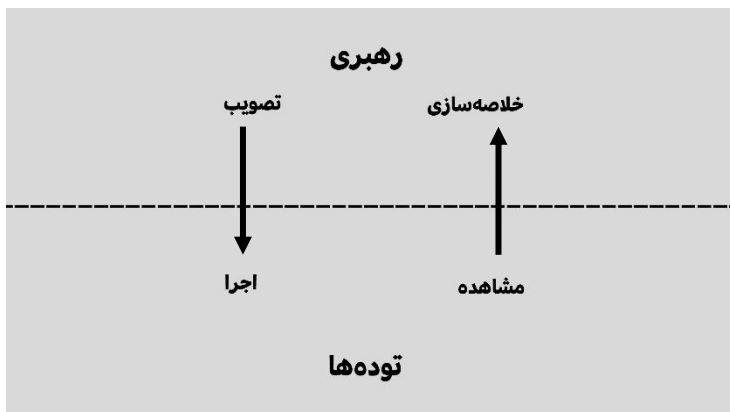
خود را در زیست مردم می‌نهد و سیاست، به یک زیست‌سیاست ارتقاء می‌یابد. تنها بر این مبنا است که حزب-مردم، در ترازوی دیالکتیکی قرار می‌گیرند و ترقی می‌کنند. فعالیت‌هایی که این نزدیکی حزب و مردم را تسهیل می‌کند می‌توان چنین بر شمرد: به‌راه انداختن مباحثات، اجتماعات، گروه‌های مطالعاتی کوچک، کارزارهای خودسازی، تفکر بر مبنای ساختار «پروسه شناخت» فرآیند «از توده‌ها به توده‌ها» در چهار مرحله پیاپی خود را کامل می‌کند: مشاهده، خلاصه‌سازی، تصویب و اجرا.

مشاهده: در این مرحله، کادرها نزد توده‌ها رفته و به مطالعه دیدگاه‌های غالباً پراکنده آن‌ها مشغول می‌شوند (هم‌زمان، نتیجه قوانینی که از پیش به اجرا گذاشته شده نیز باید مشاهده شود. این که مشاهده این نتایج باید بر چه اساسی باشد را در ادامه رسم خواهیم کرد). در این مرحله، ضمن مشاهده، باید سعی شود که دیدگاه‌های گوناگون را هماهنگ کرد.

خلاصه‌سازی: در این مرحله، دیدگاه‌های گوناگون در قالب یک کل منسجم، فشرده می‌شوند. تصویب: دیدگاه‌های فشرده شده در این مرحله توسط حزب به تصویب می‌رسند و به کادرهای محلی دستوراتی اجرایی صادر می‌شود.

اجرا: در مرحله اجرا، این دستورات توسط کادرها تشریح و ترویج می‌شوند؛ به عبارتی، به توده‌ها بازگردانده می‌شود.

کل این فرآیند را می‌توان چنین خلاصه کرد:



علاوه بر رسم این فرآیند، اگر بخواهیم این تئوری را به صورت ریاضیاتی فرموله کنیم، چنین می‌نویسیم:

$$\sum_0^n I - C - \sum_0^k I'$$

I: ایده‌های توده‌ها (در مرحله مشاهده)

C: رهبری مرکزی (فرآیند خلاصه‌سازی و تصویب)

I': ایده‌های اجرا شده

n: تعداد ایده‌های توده‌ها

k: تعداد ایده‌های اجرا شده

(ایده‌های توده‌ها بزرگ‌تر مساوی ایده‌های پالایش شده به اجرا درآمده هستند):  $n \geq k$



## پیوست: تئوری «پروسه شناخت» صدر مائو و استدلال ریاضیاتی آن

ایده‌های صحیح انسان از پراتیک اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. پراتیک اجتماعی بر سه نوع است:

۱. مبارزه تولیدی

۲. مبارزه طبقاتی

۳. آزمون‌های علمی

طبقه پیشرو ایده‌ها را زودتر دریافت می‌کند. تنها زمانی آن ایده‌ها زمینه‌ساز دگرگونی جامعه می‌شوند که توده‌ای گردند. به این فرآیند، انبوه‌سازی ایده می‌گوییم.

انسان‌ها ابتدا درکی حسی از پدیده‌ها به دست می‌آورند. هنگامی که ادراک حسی به میزان کافی در ذهن انباشته گردد، جهشی رخ می‌دهد و شناخت حسی به شناخت تعقلی یا ایده تبدیل می‌شود. نخستین مرحله پروسه شناخت چنین است؛ مرحله گذار از ماده به شعور ذهنی؛ از هستی به ایده؛ از ماده به ایده. در این مرحله هنوز نمی‌توانیم بگوییم شعور به دست آمده صحیح است یا نه. این، سرآغاز مرحله دوم پروسه شناخت است.

مرحله دوم پروسه شناخت بدین قرار است: تبدیل (یا بازگشت) از شعور به ماده. در این مرحله، انسان شعور به دست آمده را در پراتیک اجتماعی به کار می‌بندد تا مشاهده کند آیا ایده به دست آمده صحیح است یا نه. (البته در این راه گاه اتفاق می‌افتد که طبقه پیشرو در پیاده کردن ایده دچار شکست می‌شود. این بدان معنا نیست که ایده اشتباه است، بلکه بدان معناست که قوای طبقه مرتجع به لحاظ توان و قدرت برتری دارد بر قوای طبقه پیشرو).

جهش دوم در پروسه شناخت در پراتیک اجتماعی رخ می‌دهد. این جهش از آن رو از جهش اول پر اهمیت‌تر است که می‌تواند درستی یا نادرستی ایده را اثبات کند. یک شناخت کامل، اغلب زمانی به دست می‌آید که یک پروسه مکرر حرکت از پراتیک به شناخت و حرکت از شناخت به پراتیک (حرکت از ماده به ایده و از ایده به ماده) انجام شود.

این است «پروسه شناخت» در ماتریالیسم دیالکتیکی که به وسیله صدر مائو تشریح شد. از این‌جا به بعد می‌توان بر اساس تئوری هگل و رابطه تز، آنتی‌تز و سنتز پیش رفت. صدر مائو اساس تز را

شکافت و رابطه رسیدن به آن را در رساله فلسفی «ایده‌های صحیح انسان از کجا سرچشمه می‌گیرند؟» بیان کرد - که در متن حاضر چکیده آن آورده شد. ادامه متن تلاشی است برای تئوریزه کردن آن به وسیله منطق ریاضی و شکل علمی تر بخشیدن به تئوری صدر مائو. لازم به ذکر است که چنین تلاشی تا به حال توسط هیچ کس انجام نشده است.

۱. ادراک حسی در ذهن ما انباشته می‌شوند:  $S \in M$
۲. به ازای تجمع ادراک حسی، جهشی رخ می‌دهد و ادراک حسی به شناخت عقلی با ایده تبدیل می‌شود:  $\sum S \stackrel{\text{def}}{=} I$
۳. زمانی که ایده‌ها یا شناخت عقلی به همراه پراتیک اجتماعی (social practice) رخ دهند؛ به تعبیری ایده را در فرآیند پراتیک اجتماعی به کار ببندیم، ایده به ماده تبدیل می‌شود:  $f(SP): I \mapsto \text{Met}$
۴. تا پیش از این، فرآیند درک ما، در پروسه اول، ماده را به ایده تبدیل کرده بود:  $f(\text{Cognition}): \text{Met} \mapsto I$
- ۴/۱. پس به ازای هر ایده‌ای که در فرآیند پراتیک اجتماعی قرار گرفته باشد، ایده کل به دست می‌آید:  $\forall X: X = I \cap SP \rightarrow I(t)$
۵. هرگاه در فرآیند پراتیک اجتماعی صحت ایده‌ای اثبات شود، آن ایده به ایده‌ای صحیح تبدیل می‌شود:  $I(t) \stackrel{\text{def}}{=} \text{TOI}$
- ۵/۱. هرگاه در فرآیند پراتیک اجتماعی ایده ما اثبات نشود، دو علت به دنبال دارد. یکی آن که I از ابتدا اشتباه بوده و در حقیقت عضوی از مجموعه‌ی R یا ارتجاعی (Reactionary) بوده است. علت دیگر این است که توان R بیشتر از توان P یا پیشرو (progressive) بوده است:  $I \in (P(r) > P(p))$
۶. در این صورت عملیات می‌بایست از مرحله ۳ دوباره تکرار شود تا بدان جا که I شرط  $P(r) < P(p)$  را به دست آورد.
۷. اگر پروسه علت اول و پروسه دوم علت دوم به نتیجه برسد، یعنی I به TOI تبدیل شود، احتمال وقوع TOI به شرط انبوه‌سازی ایده MOI برابر با یک می‌شود؛ یعنی شناخت

کامل به دست می آید:  $I \stackrel{\text{def}}{=} \text{Total knowledge} \rightarrow P(\text{TOI} | \text{MOI}) = 1$  و TK در چرخه ای  
بی انتها ادامه می یابد تا در نهایت شناخت ما هر بار از پله ای به پله ای دیگر ارتقاء یابد.



ما را در تلگرام دنبال کنید: @zanjarehh